

یاد آوری به آقای ژیزک به بهانه حمایتش از آشوب‌های ایران

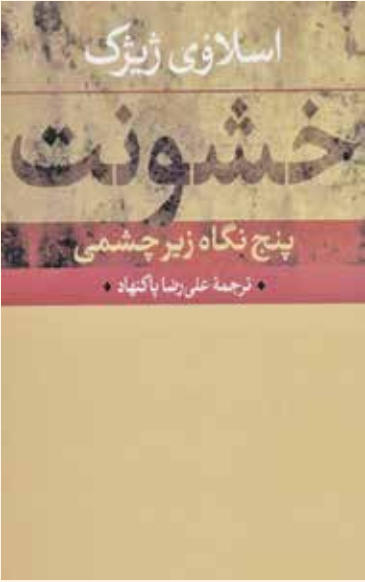
تله اطاعت!

کتاب «خشونت، پنج نگاه زیرچشمی» نوشته اسلاوی ژیزک کتابی خواندنی است از فیلسوفی که شاید سینه‌پنجه‌ترین منتقد لیبرال سرمایه‌داری باشد. او در این کتاب مثال‌های فراوانی از شکل‌های مختلف خشونت آفرینی توسط نظام سرمایه‌داری را ذکر می‌کند. و چند نمونه از اعتراض‌های غربی را مثال می‌زند برای اینکه بگوید نظام‌های غربی و رسانه‌هایشان در برخورد با این اعتراضات هیچ ملاحظه اخلاقی را رعایت نمی‌کنند. از جمله اعتراضات حومه پاریس^۱ و وضع اسفبار و غارتگرانه نیواورلئان بعد از طوفان کاترینا.^۲ اسفانه انتخاب آزاد را حلاجی و نقد می‌کند و نشان می‌دهد که فرهنگ غربی هیچ‌گاه خودش منصفانه با انتخاب آزاد برخورد نکرده است.^۳ و اتفاقاً برخورد غرب با انتخاب آزاد در قضیه حجاب را مثال می‌زند.^۴ یادآوری می‌کند که رسانه‌ها با دروغ‌گویی و بزرگنمایی مسائل ذهنی ما را تعیین می‌کنند^۵ و همه ما دچار این ضعف هستیم که در برابر تصویر دلخراش شده فریب اخلاقی بخوریم^۶ مخصوصاً وقتی فرد تنها در برابر تارنمای جهان گستر را در نظر بگیریم!^۷

با همه این مقدمات اگر روی این کره خاکی یک نفر، فقط یک نفر پیدا می‌شد که باید در برابر گزارش رسانه‌های غربی از وضعیت ایران طی یک ماه گذشته سکوت اختیار می‌کرد، کسی نبود جز آقای ژیزک!

وقتی از خودم می‌پرسم چرا ژیزک در پیام ویدئویی از اعتراضات ایران حمایت کرده چند جواب به ذهنم می‌رسد که هم از این کتاب ارزشمند خودش آموخته‌ام و هم سر‌نخ را از همان ویدئوی خودش کشف کرده‌ام. در این ویدئو و در نامه‌اش ژیزک می‌گوید پیر و بیمار است و نمی‌تواند در کنار معترضان باشد (تا جایی که می‌دانم به فرانسه هم نرفت تا در کنار جلیقه زردها باشد) گویا خودش تبدیل به فرد بی دفاع در برابر تارنمای جهان گستر شده و ساده‌تر فریب می‌خورد. اما از آن مهم‌تر او تخرام می‌کند غرب چیزی برای آموختن به معترضان ایرانی ندارد چون فمینیسم غربی اقتضای مثل می‌تو (metoo) بالا آورده بنابراین ژیزک به اعتراضات ایران چشم دوخته بلکه یک فمینیسم آبرومند از دل آن بیرون بیاید.

چقدر ناراحت خواهد شد اگر بداند ما هم اینجا یک «می‌تو» رونوشت برابر اصل غرب داریم و چقدر دلش خواهد شکست وقتی برهنه شدن را در خیابان ببیند. به قرینه مثال‌هایی که از نقض حقوق زنان در کشورهای اسلامی می‌زند احتمالاً فکری می‌کند هنوز خسته دختران به طور گسترده در ایران انجام می‌شود (از قضا کردستان بیشتر با این مشکل دست به گریبان است!) با همه اینها باید



نوشته اسلاوی ژیزک:

۱ سرنوشت کل اقشار جامعه و گاه کل کشورها را رقص بورس بازانه و «خودمدارانه» سرمایه‌ای می‌تواند رقم بزند که با نوعی بی‌تفاوتی لعنتی نسبت به اینکه جای‌به‌جایی اش چه تأثیری بر واقعیت اجتماعی خواهد گذاشت هدف خودش را که سودآوری است دنبال می‌کند. رقص متافیزیکی خودکار سرمایه‌صحنه گردان نمایش است و کلید تحولات و مصیبت‌های زندگی واقعی را به دست می‌دهد. خشونت سیستمی اساسی سرمایه‌داری که به مراتب غریب‌تر از هرگونه خشونت اجتماعی – ایدئولوژیک مستقیم پیشاسرمایه‌داری است در همین رقص خودکار سرمایه نهفته است.

۲ معترضان پاریس با اینکه عملاً محروم و کنار گذاشته شده بودند به هیچ وجه افرادی گرسنه نبودند. همچنین به سطح بقای محض نیز سقوط نکرده بودند. مردمی که در تنگنای مادی به مراتب بدتری گرفتار بوده‌اند خودشان را در قالب سازمان‌هایی سیاسی با دستور کار روشن یا حتی آشفتگی سازمان دهند. پس این واقعیت که در پشت آتش‌افروزی‌های حومه پاریس هیچ برنامه‌ای وجود نداشت خود نیازمند تفسیر است.

۳ به یقین، بی‌نظمی و خشونت واقعی بود که جرعه احساس خطر را زد؛ به مجردی که توفان از نیواورلئان گذشت به راستی چپاول و غارتگری آغاز شد. این رفتارها از دزدی

وقتی از خودم می‌پرسم چرا ژیزک در پیام ویدئویی از اعتراضات ایران حمایت کرده چند جواب به ذهنم می‌رسد که هم از این کتاب ارزشمند خودش آموخته‌ام و هم سر‌نخ را از همان ویدئوی خودش کشف کرده‌ام. در این ویدئو و در نامه‌اش ژیزک می‌گوید پیر و بیمار است و نمی‌تواند در کنار معترضان باشد (تا جایی که می‌دانم به فرانسه هم نرفت تا در کنار جلیقه زردها باشد) گویا خودش تبدیل به فرد بی دفاع در برابر تارنمای جهان گستر شده و ساده‌تر فریب می‌خورد

بی‌شرمانه تا گشتن به دنبال ضروریات زندگی را در بر می‌گرفت. اما واقعیت (محدود) جنایت‌ها به هیچ وجه «گزارش‌هایی» را توجیه نمی‌کند که درباره فریب‌اشی تمام عیار، نظم و قانون ارسال می‌شد. نه از آن رو که این گزارش‌ها «افراق آمیز» بود، بلکه به دلیلی به مراتب ریشه‌ای‌تر از این: حتی اگر تمامی گزارش‌های موجود درباره خشونت و تعرض جنسی واقعیت داشت و درست بود

حکایت‌های نقل شده درباره آنها باز هم بیمارگون و نژادپرستانه بود زیرا محرک این حکایت‌ها واقعیت نبود بلکه پیشداوری نژادپرستانه بود؛ احساس رضایت خاطر کسانی بود که می‌توانستند بگویند «می‌بینید! سیاه‌پوستان در واقع این جوری هستند، وحشیانه خشونت‌طلب که زیر لایه نازکی از تمدن پنهان شده‌اند.» به دیگر سخن، اینجا با چیزی سروکار داریم که می‌توان آن را دروغ گفتن در پوشش حقیقت خواند؛ حتی اگر آنچه می‌گویم از نظر واقعیات حقیقت داشته باشد انگیزه‌هایی که ما را وادار به گفتن آن کرده است نادرست و کاذب است.

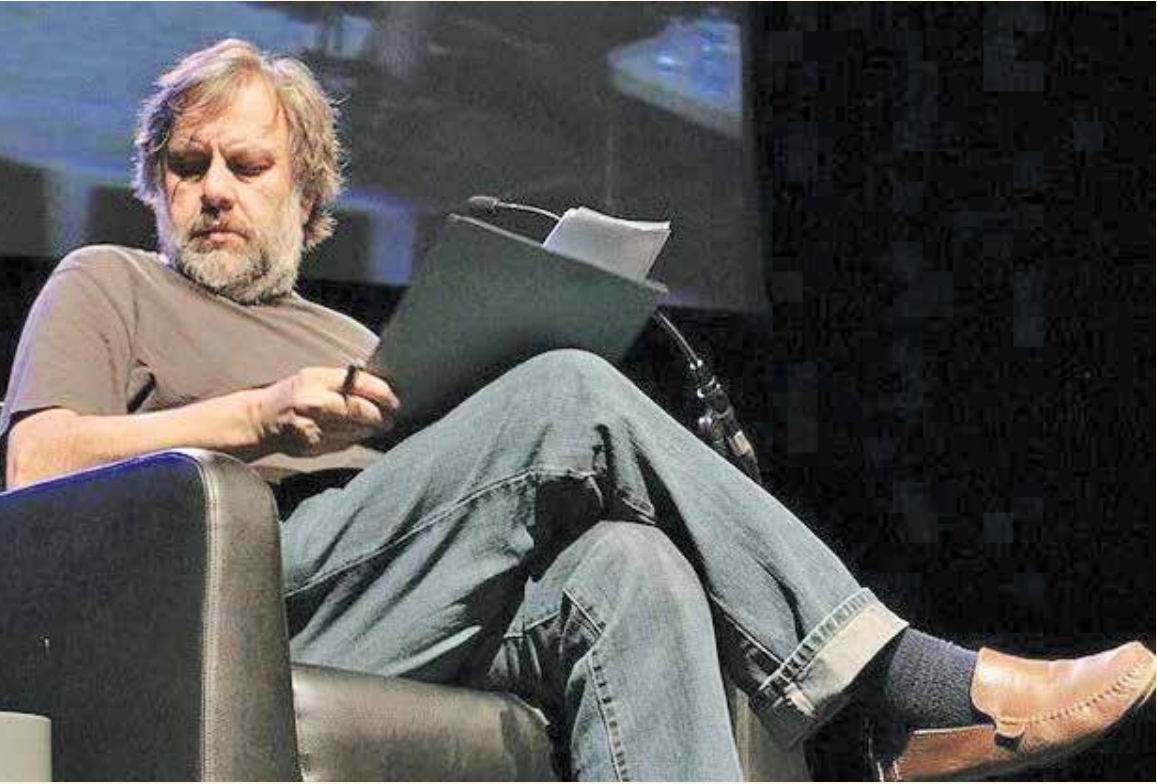
۴ تنها فرهنگ سرمایه‌داری غربی نو است که خودمختاری و آزادی فردی را والا‌تر از همبستگی جمعی، ارتباط، مسئولیت‌شناسی در قبال دیگرانی که به ما وابسته‌اند و وظیفه احترام گذاشتن به سنت‌ها و عرف‌های جامعه خود می‌داند. بنابراین خود لیبرالیسم برای فرهنگ خاصی امتیاز قائل است؛ فرهنگ غربی نور در ارتباط با آزادی انتخاب هم، لیبرالیسم دچار جانبداری شدیدی است. لیبرالیسم تحمل نمی‌کند که به افراد دیگر فرهنگ‌ها آزادی انتخاب داده نشود.

۵ محدودیت‌های نگرش لیبرالی جا افتاده به زنان مسلمانی که مقنعه به سر می‌کنند نیز این‌چنان‌مایان است. زنان اجازه دارند مقنعه به سر کنند مشروط بر اینکه انتخاب آزاد خودشان باشد و نه گزینه‌ای که همسر یا خانواده‌شان به آنها تحمیل کرده باشد. اما همین که زنان مقنعه

را برای اعمال انتخاب آزاد فردی‌شان مثلاً برای تحقق معنویت خودشان به سر کنند معنای مقنعه به سر کردن کاملاً تغییر می‌کند. دیگر مقنعه نشانه تعلق آنان به جمع مسلمانان نیست بلکه نمود فردیت خاص خودشان است. تفاوت این دو همان تفاوت میان کشاورزی چینی که غذای چینی می‌خورد چون از خیلی قدیم مردم روستایشان چنین کرده‌اند و شهروندی در یکی از کلانشهرهای غربی است که تصمیم می‌گیرد شام را در یک رستوران چینی محلی بخورد. به همین دلیل است که در جوامع عرفی ما که اساس آن را انتخاب آزاد تشکیل می‌دهد افرادی که تعلق به مجردی که آنان اعتقادات‌شان را علناً به همان حفظ کنند. این اعتقاد (فقط) به عنوان انتخاب یا عقیده شخصی خاص خودشان «تحمل می‌شود».

به معنایی که برای خودشان دارد مثلاً به عنوان نشانه تعلق اساسی‌شان جار بزنند متمم به «بنیادگرایی» می‌شوند. این معنایش آن است که «سوزه انتخاب آزاد» در معنای «تساهل‌گرایانه» چندفرهنگی غربی تنها می‌تواند در نتیجه روند فوق‌العاده خشن‌کننده شدن از زیست جهانی خاص و بریدن از ریشه‌های خود سر برآورد.

۶ وقتی رسانه‌ها ما را با «بحران‌هایی بشری» که ظاهراً پیوسته در سراسر جهان پدیدار می‌شوند بمباران می‌کنند همواره باید به خاطر داشته باشیم که هر بحران خاصی تنها در نتیجه تقلایی پیچیده یکباره در کانون توجه رسانه‌ها قرار



می‌گیرد. علی‌القاعده در این جا نقش ملاحظات واقعه بشردوستانه کم‌اهمیت‌تر از ملاحظات فرهنگی، ایدئولوژیک – سیاسی و اقتصادی است.

۷ همه ما اسیر نوعی فریب اخلاقی هستیم. علت نهایی این فریب آن است که هر چند قدرت استدلال انتزاعی ما بسیار رشد کرده است، پاسخ‌های عاطفی – اخلاقی‌مان همچنان مقید به واکنش‌های غریزی کهنی است که به صورت احساس همدردی با درد و رنجی که مستقیماً شاهدش هستیم جلوه می‌کند. از همین رو شلیک کردن به یک نفر از نزدیک برای بیشتر ما به مراتب نفرت انگیزتر از فشار دادن دکمه‌ای است که هزاران نفری را که نمی‌بینیم به کشتن خواهد داد.

۸ جهان گستر تنها در برابر صفحه نمایشگر رایانه شخصی خود نشسته و موج سواری می‌کند، هرچه بیشتر به فردی جوهری تبدیل شده است که هیچ پنجره مستقیمی رو به واقعیت در اختیار ندارد و تنها با پیکره‌های مجازی روبه‌روست و در عین حال بیش از هر زمان دیگری در نوعی شبکه جهانی ارتباطات غرق شده است.

۹ بسیاری از داستان‌هایی که درباره آینده پرداخته شده است حول چیزی مانند «برادر بزرگ‌تر» جورج اورول دور می‌زند. ولی به نظر من این نگرشی قرن بیستمی به جباریت است. جباریت امروز چهره مبدل تازه‌ای پیدا می‌کند. جباریت سده بیست و یکم دموکراسی نامیده می‌شود.

✱ برگرفته از کانال «مجال اجمال»

چگونگی تولید «معرفت معتبر»

رسالت از دست رفته

تبعیت ما از مدرنیته چه آسیب‌هایی به حوزه علم و پژوهش وارد کرده است؟



دکتر شمس‌الله مریجی
رئیس دانشگاه باقر العلوم

پایه و اساس هر پژوهش «مسأله» است و بدون مسأله، هیچ پژوهشی شکل نمی‌گیرد. منتها در قرن بیست‌ویکم و در عصر تکنولوژی، در حوزه پژوهش تغییراتی ایجاد شد که در قرن بیستم موضوعیت نداشت و این تغییرات آسیب‌هایی در حوزه پژوهش ایجاد کرد. تغییر و تحول یک امر بدیهی و اجتناب‌ناپذیر در جوامع انسانی است. از این رو، پرسش از «چرایی تغییرات» پرسشی علمی و جامعه‌شناسانه نخواهد بود، اما باید از «چگونگی و پیامد تغییرات» سؤال کرد. حال در این گفتار به این نکته می‌پردازیم، تغییراتی که در حوزه پژوهش در قرن بیستم ویکم ایجاد شد چه پیامدهایی داشت و چه انحرافات برای علم ایجاد کرد و چقدر «تولید معرفت معتبر» را به محاق برد.

■ آسیب‌های مدرنیته برای پژوهش

«رابرت کی. مرتون» از دانشمندان حوزه جامعه‌شناسی علم که در توسعه علم،سنجی نقشی مؤثر داشته است در کتاب «جامعه‌شناسی علم» خود، یک‌سری الزامات نهادی برای نهاد علم و پژوهش مطرح می‌کند که «بی‌طرفی پژوهشگر» از جمله آنها است، بدین معنا که یک عالم و پژوهشگر در یک اجتماع علمی باید بی‌طرف باشد. ولی در قرن بیستم ویکم، این نگاه نقد می‌شود و ما امروز پیش از انجام هر پژوهش، نخست از دانشجو و پژوهشگر می‌خواهیم که نگاه و رویکرد خود را در قالب پروپوزال (پیشنهاد پژوهشی) ارائه کند تا ما در مورد تأیید موضوع پژوهش‌اش به تصمیم برسیم. در واقع با این رویکرد، ساختار و سازمان علم را به سمتی برده‌ایم که در این فرایند پژوهشگر نتواند بی‌طرفانه

پژوهش کند. این در حالی است که در قرن بیستم، پژوهشگر دغدغه حل مسائل اجتماعی و علمی را داشت و این گونه نبود که «سازمان»، مسأله تحقیق

جست‌وجو می‌کنیم، اما ما مثلاً ماشین را برای کوتاه‌تر کردن مسیرمان می‌سازیم.

واقعیت این است که امروزه کارکرد آشکار علم، «معرفت» است اما کارکرد پنهان آن «سازمان‌یافتگی اجتماعی علم» است که منجر به حصارکشی مراکز علمی به دور خودشان شده است و طی آن، دیگر هر کس امکان ارائه مقاله در مجله‌های علمی- پژوهشی را ندارد و برای این منظور حتماً فرد باید یک عنوان دانشگاهی داشته باشد!

متأسفانه، امروز در پژوهش‌هایمان دیگر به اینکه چه چیزی گفته شده، توجه نمی‌کنیم و تمام

حواس ما به پژوهشگر و استادی است که پژوهش را انجام داده است. از این رو، مجلات علمی و پژوهشی ما دیگر جای دانشجو نیست و به ابزاری برای ارتقای رتبه دانشگاهی استادان بدل شده است. واقعیت این است که اینها همه انحراف در کارکرد علم و پژوهش است. این در حالی است که کارکرد علم و پژوهش باید «تولید معرفت معتبر» باشد.

امروز جامعه علمی و پژوهشی ما به آسیب‌هایی مبتلا شده است که آن را از رسالت اصلی خود دور کرده است. رسالت اصلی علم و پژوهش «تولید معرفت معتبر» است نه حصارکشی و ابزارسازی



مکتوب حاضر، متن ویرایش و تلخیص شده «ایران» از سخنرانی حجت‌الاسلام والمسلمین شمس‌الله مریجی است که در هفتمین نمایشگاه دستاوردهای پژوهشی و فناوری دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم در محل مرکز همایش‌های غدیر ارائه شد.